کاوش‌نامه (مجلهٔ علمی‌پژوهشی دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه یزد)
سال هشتم شمارهٔ ۱٤، بهار و تابستان ۱۳۸٦

رزم ابزارهای مجازی در شاهنامه*

دکتر محمد حسین حسن زاده[۱]
استاد یار مرکز تربیت معلم یزد

چکیده:

صور خیال و تصویر سازی جزو جدایی ناپذیر شعر است و اگر آن را از شعر بگیرند، هستی را از او گرفته‌اند؛ از این رو است که شعر را» کلام مخیل» گفته اند. می‌توان گفت، صور خیال مهمترین ابزار دست شاعران برای آفرینش آثار ادبی است. فردوسی به مانند دیگر سرایندگان، در سرودن شاهنامه به خوبی از این ابزار بهره برده، اما با توجه به ماهیت حماسی شاهنامه، در آفرینش این تصاویر هنری ابزار دیگری به نام ابزارهای رزمی‌یا همان سلاح‌های میدان جنگ، در اختیار دارد، به گونه ای که در سراسر شاهنامه، چه آن جا که میدآنهای نبرد را توصیف می‌کند، چه زمانی که به غنا روی آورده، شجاعت و دلاوری را با عشق و دلدادگی در هم می‌آمیزد؛ با زبردستی و زیبایی از این دو ابزار بهره می‌برد. جنگ و ابزارهای آن حتّی بر فرو رفتن و برآمدن خورشید نیز سایه می‌افکند و تصویرهایی که فردوسی از صبح و شام می‌سازد، بیشتر رنگ حماسی دارد. پیوند این دو ابزار افزون بر زیبایی‌هایی که ذکر شد، سبب ساخت سلاح‌های مجازی در شاهنامه نیز شده است. فردوسی» نهنگ» را به جای» شمشیر» و» اژدها» را به جای» نیزه» نشانده تا هم از تکرار نام سلاح‌ها بکاهد و هم بر زیبایی و رونق کلام خود بیفزاید. در این نوشتار این گونه سلاح‌های مجازی در شاهنامه بررسی می‌شود.

کلید واژه‌ها: شاهنامه، صور خیال، مجاز، ابزارهای رزمی.

---

* تاریخ دریافت مقاله: ۸۵/۹/۲۱ تاریخ پذیرش نهایی: ۸٦/۹/۲۰

۱ – نشانی پست الکترونیکی: mh.285@yahoo.com

Archive of SID
www.SID.ir

مقدمه:

در میان آثار ادبی به جا مانده از شاعران جهان، به سروده‌هایی بر می‌خوریم که از آنها به نام شاهکارهای ادبی جهان یاد می‌شود. در زبان ارجمند و استوار فارسی نیز چندین اثر وجود دارد که آوازهٔ آنها مرزها را پشت سر گذاشته و اقبال جهانی یافته اند و جهانیان آن آثار را از شاهکارهای ادبی می‌دانند؛ شاهنامهٔ فردوسی یکی از آنهاست. این گونه آثار و از جمله شاهنامه، بی‌گمان ویژگیها ی بر جسته و ارزشمندی دارند که در ترازوی سنجش افکار عمومی‌بدین نشان دست یافته اند؛ یکی از این ویژگیها که راز و رمز پایایی و پویایی شاهنامه و توفیق فردوسی است، بهره‌گیری بجا و بایستهٔ وی از ابزارهای هنری یا همان صور خیال در آفرینش تصویرهاست.» هنگامی‌که شاهنامه را از دیدگاه صور خیال و جنبه‌های تصویری شعر بررسی کنیم، خواهیم دید که فردوسی در این راه نیز به رمز و رازهایی پی برده که همگنان را از آن آگاهی نبوده است و چون به سنجش کار او با دیگر سرایندگان این عصر ـ از این دیدگاه ـ بپردازیم، خواهیم دید که وی در یک انواع تصویر و صور خیال با شاعران دیگر تفاوت‌هایی دارد که مجموعهٔ این تفاوت‌ها در تشخّص کار او مؤثر افتاده و شاهنامه را حماسه‌ای بی مانند کرده است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸، ص٤٤٠)

یادآوری این نکته ضروری است که ماهیّت حماسی شاهنامه، فردوسی را ناگزیر ساخته تا در آفرینش این تصاویر هنری، بیشتر از ابزارهای رزمی‌بهره ببرد؛ این امر در توصیف میدانهای نبرد و رویارویی پهلوانان و رزم سپاهیان عادی است و فردوسی در این بخش، به خوبی از عهدهٔ کار برآمده و با همین ساز و برگ‌های رزمی‌که ابزار دست پهلوانان است، به زیبایی و زبردستی تمام، صحنه‌های جنگ را نمایش داده است. [(۱)] اما اوج هنر فردوسی زمانی است که از حماسه به غنا روی می‌آورد و شجاعت و دلاوری را با چاشنی عشق و دلدادگی در می‌آمیزد. در این صحنه‌ها، فردوسی لطافت و زیبایی معشوق را با سختی و درشتی ابزارهای رزم، چنان ماهرانه و به دور از تکلّف و در کمال سادگی و روانی پیوند می‌دهد و تصویری گیرا می‌سازد که هر خواننده ای انگشت به دندان می‌ماند؛ برای نمونه گیسوی سیاه و بلند رودابه را به صورت کمندی آویخته و فرو هشته توصیف می‌کند و سر زلف پر پیچ و تابش را چون زرهی

Archive of SID

www.SID.ir

مشکین می‌داند (فردوسی، ۱۳۷۳، ج۱، ص۱٦۷) و در ادامه، این گیسوی مجعد و معنبر را کمند بلندی ساخته، به دست زال می‌دهد تا با آن بر بارهٔ معشوق برآید. (فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۷۲) وی در داستانی دیگر از شاهنامه، در نهایت کوتاهی و اختصار، زیبایی چهرهٔ تهمینه را با کمان و کمند نمایش می‌دهد:

دو ابرو کمان و دو گیسو کمند

به بالا به کردار سرو بلند

(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص۱۷٤)

جنگ و ابزارهای آن، حتّی بر فرو رفتن و برآمدن خورشید، نیز سایه افکنده و تصویرهایی که فردوسی از صبح و شام ساخته است، بیشتر رنگ حماسی دارد:

چو افکند خور سوی بالا کمند

زبانه برآمد ز چرخ بلند

(همان، ص ۲۱۱)

چو زرّین سپر بر گرفت آفتاب

سر جنگجویان برآمد ز خواب

(همان، ج ٦، ص ۳٦۷)

اهمیت و زیبایی کار فردوسی در به کارگیری صورخیال در شاهنامه سبب شده تا این موضوع پیوسته، دست مایهٔ پژوهندگان باشد و آثار ارزشمندی مانند «تصویر آفرینی در شاهنامه» از منصور رستگار فسایی (۱۳٦۹) و آثار دیگری از این دست نگاشته شود. در بخشی از کتاب «صور خیال در شعر فارسی» اثر محمد رضا شفیعی کدکنی نیز بحث جامعی در بارهٔ ارزش‌های صور خیال در شاهنامه و دلایل برتری فردوسی بر دیگر حماسه سرایان آمده است.[۲] اما آنچه در این نوشتار مورد توجه قرار گرفته، بهره‌گیری فردوسی از صورخیال برای ساخت ابزارهای مجازی رزمی است.

چنانکه پیش از این اشاره شد، شاهنامه نمایشگاه بزرگی از سلاح‌های جنگی است و کمتر بیتی از شاهنامه یافت می‌شود که از این واژه‌ها تهی باشد؛ ولی در بسیاری از موارد فردوسی کوشیده تا با استفاده از مجاز و استعاره و دیگر ابزارهای هنری، هم از تکرار نام این سلاح‌ها بکاهد و هم بر زیبایی و رونق کلام بیفزاید. وی بجای» شمشیر» واژهٔ «نهنگ» و بجای «نیزه» ،

Archive of SID

www.SID.ir

«اژدها» را می‌نشاند؛ به آسانی قابل درک است که این جایگزینی افزون بر زیبایی‌های تصویرسازی، به گونه ای حرکت و پویایی را که لازمهٔ «شمشیر» و «نیزه» در هنگام جنگ است، به ذهن شنونده القا می‌کند.

معرفی ابزار واره‌ها در شاهنامه

از میان عناصر زیبایی سخن، مجاز، گستردگی و پویایی بیشتری دارد و ترکیب‌هایی که در ساختار آنها تشبیه و استعاره به کار رفته، بسیار محدود و کوتاه دامن، اما در مجاز نا محدود است. [۳] ذهن خلاق فردوسی که از تأثیر انواع صور خیال و جایگاه استفادهٔ از آنها بخوبی آگاه بوده، بر خلاف دیگر حماسه سرایان، از مجاز بیشتر بهره می‌برد و رزم ابزارها نیز از این قاعده مستثنی نیستند و همگی از رهگذر مجاز می‌گذرند. در این بخش ابزارهای مجازی شاهنامه را با توجه به علاقهٔ مجازی آنها بررسی می‌کنیم:

۱ – علاقهٔ جنس:

گاهی شاعر یا نویسنده جنس چیزی را می‌گوید و ابزار ساخته شده با آن را اراده می‌کند. در گذشته، بسیاری از ابزارهای رزمی‌را از انواع فلزات، چوب و چرم می‌ساختند؛ فردوسی نیز ناگزیر از این نوع مجاز بیشتر بهره برده و به جای آنکه شمشیر و گرز و تیر و. .. را بیاورد، واژهٔ آهن، فولاد و چوب را آورده که در این جا به موارد آن اشاره می‌شود:

– **آهن:** فردوسی این واژه را بارها، به مجاز، در معانی زیر به کار گرفته است:

برگستوان:

همه زیر برگستوان اندرون

نبدشان جز از چشم ز آهن برون .

(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۱۹)

پیکان:

همه تیر تا پرّ در خون گذشت

سر آهن از ناف بیرون گذشت

(همان، ج ۹، ص ۳۰۳)

Archive of SID

www.SID.ir

زره:

به آهن سراسر بپوشید تن
بدان تا نداند کسش ز انجمن
(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۷۵)

سنان:

همه دشت پر آهن و سیم و زر
سنان و ستام و کلاه و کمر
(همان، ج ۳، ص ۱۹۰)

شمشیر:

به شمشیر هندی بر آویختند
همی‌ز آهن آتش فرو ریختند
(همان، ج ۲، ص ۲۲۳)

عمود:

خم آورد رویین عمود گران
شد آهن به کردار چاچی کمان
(همان، ج ٤، ص ۱۳۱)

کلاهخود:

همی‌نو سواریش پنداشتند
چو خود از سر شاه بر داشتند
رخی لعل دیدند و کافور موی
از آهن سیاه آن بهشتیش روی
(همان، ج ٦، ص ۱٤۰)

کمربند:

زه و تیر بگرفت شادان به دست
چو شد غرق پیکانش بگشاد شست

Archive of SID

www.SID.ir

بـــزد بـــر کمربنـــد مـــرد ســـوار
نـــسفت آهـــن از آهـــن آبـــدار
(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۹، ص ۱٤۳)

گرز:

تـــو گفتـــی کـــه آهـــن زبـــان داردی
همـــان گـــرز را ترجمـــان داردی
(همان، ج ۸، ص ۱۵۹)

– پولاد: پولاد نیز چون آهن، در معانی مجازی زیر آمده است:

خفتان:

جهـــانجوی در زیـــر پـــولاد بـــود
بـه خفتـانش بـر تیـر چـون بـاد بـود
(همان، ج ٤، ص۱۹٤)

شمشیر:

گرفتنـــد شمـــشیر هنـــدی بـــه چنـــگ
فـرو ریخـت آتـش ز پـولاد و سـنگ
(همان، ج ٤، ص ۱۳۱)

عمود:

از آن چـــاک چـــاک عمـــود گـــران
سرانـــشان چـــو ســـندان آهنگـــران

بـــه ابـــر انـــدرون بانـــگ پـــولاد خاســـت
بـه دریـای شـهد انـدرون بـاد خاسـت
(همان، ج ٤، ص ۱۳۱)

کلاهخود:

چـو بـشنید شـد چـون یکـی پـاره ابـر
بـه سـر بـرش پـولاد و بـر تـنش گبـر
(همان، ج ۲، ص ۱۲۲)

Archive of SID

www.SID.ir

گرز:

بـــه گـــرد انـــدرون یافـــت کلبـــاد را

بـــــه گـــــردن بـــــرآورد پـــــولاد را

(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۳۳)

– الماس: الماس به علاقهٔ جنس، به جای ابزارهای زیر در شاهنامه نشسته:

پیکان:

بپوشـــــیده شـــــد چـــــشمهٔ آفتـــــاب

ز پیکآنهاشـــــان درفـــــشان چـــــو آب

تـــــو گفتـــــی جهـــــان ابـــــر دارد همـــــی

وز آن ابـــــر ا لمـــــاس بـــــارد همـــــی

(همان، ج ٦، ص۹۸)

تیغ:

تـــو بـــا او بـــسنده نباشـــی بـــه جنـــگ

نگـــه کـــن کـــه المـــاس دارد بـــه چنـــگ

(همان، ج ٤، ص ٦٠)

نویسندهٔ کتاب «تصویر آفرینی در شاهنامه»، واژهٔ «الماس» را در این بیت مجازاً بـه معنـی «تیر» دانسته و در پاورقی توضیح داده که «این تعبیر برای تیغ نیز می‌تواند درست باشد ولی بـا توجه به ابیات بعدی برای تیر استعمال شده است.» (رستگار فسایی، ۱۳٦۹، ص٤۸۳) مراجعه به شاهنامه نشان می‌دهد که بیت مورد نظر بخشی از گفتگوی تخوار بـا فـرود اسـت. فـرود از تخوار می‌خواهد تا کسی را که به جنگ او می‌آید، شناسایی و معرفی کند:

Archive of SID

www.SID.ir

نگـــه کـــن ببـــین تـــا ورا نـــام چیـــست
بـدین مـرد جنگـی کـه خواهـد گریـست

بـــه خـــسرو تخـــوار ســـرایینده گفـــت
کـه ایـن را ز ایـران کـسی نیـست جفـت

کـــه فرزنـــد گیـــو اســـت، مـــردی دلیـــر
بـــه هـــر رزم پیـــروز باشـــد چـــو شـــیر...

(فردوسی، ۱۳۷۳، ج٤، ص ۵۹)

در ادامه تخوار می‌گوید که او زره گیو را پوشیده و تیر بر آن کارگر نیست و تو اسب او را نشانه بگیر؛ چون تیر فرود بر اسب بیژن می‌نشیند:

بیفتـــاد و بیـــژن جـــدا گـــشت از اوی
ســـوی تیـــغ بـــا تیـــغ بنهـــاد روی

(همان، ص ٦۰)

دقّت در متن کامل گفتگوی تخوار با فرود نشان می‌دهد که «الماس» در بیت مورد بحث همان «تیغ» است، نه «تیر». افزون بر این در نسخه بدل مصراع دوم بیت به صورت «نیایدت با تیغ هندی به چنگ» (همان، حاشیهٔ ص٦۰) ثبت شده است. نکتهٔ دیگر این که بررسی در تمام شاهنامه نشان می‌دهد که جنگجویان در هنگام نبرد، تیر را یا در ترکش می‌گذاشتند، یا به کمر و کمربند می‌بستند و به میدان رزم می‌رفتند و شاهدی یافت نشد که نشان دهد که تیر را به چنگ می‌گرفتند.

لازم به ذکر است که در صفحهٔ ۵۰۳ همان کتاب (تصویر آفرینی در شاهنامه) باز بیت مذکور آمده ، ولی در آن جا الماس به معنی شمشیر گرفته شده است.

– چرم: مجازاً در معانی زیر آمده است:

تازیانه: (٤)

یکـــی تازیانـــه ز مـــن گـــم شـــده اســـت
چـو گیرنـد بـی مایـه ترکـان بـه دسـت

بـــه بهـــرام بـــر چنـــد باشـــد فـــسوس
جهـــان پـــیش چـــشمم شـــود آبنـــوس

Archive of SID

www.SID.ir

نبشته بر آن چرم نام من است
سپهدار پیران بگیرد به دست
(فردوسی، ۱۳۷۳ ، ج ٤ ، ۱۰۱)

زه کمان:

بمالید چاچی کمان را به دست
به چرم گوزن اندر آورد شست
(همان، ج ۸، ص ۳٦۷)

– چوب: در معانی زیر در شاهنامه به کار رفته است:

تازیانه: (٤)

ز بهر یکی چوب بسته دوال
شوی در دم اختر شوم فال
(همان، ج ٤، ص ۱۰۲)

تیر:

بدین چوب شد روزگارم به سر
ز سیمرغ وز رستم چاره گر
(همان، ج ٦، ص۳۰۷)

کمان:

وزان جایگه شد به شیر و پلنگ
همان چوب خمیده بد ساز جنگ
(همان، ج ۳، ص۱٦۱)

افزون بر موارد بالا واژه‌های زیر نیز مجاز به علاقهٔ جنس هستند:

– خام: کمند

همی‌تاخت اندر پی شاه شام
بینداخت از باد خمیده خام
(همان، ج ۲، ص۱٤٤)

Archive of SID

www.SID.ir

- خدنگ: تیر

نگـه کـرد تـا جـای گـردان کجـا سـت

خـدنگی بـه چـرخ انـدرون رانـد راسـت

(فردوسی، ۱۳۷، ص۳۸٦)

واژهٔ «خدنگ» به معنی «تیر»، در شاهنامه و دیگر متون حماسی بارها به کار رفتـه و کـاربرد زیاد سبب شده تا معنی مجازی آن رفته رفته، فراموش شود و به مجاز «کلیشه ای» تبدیل شـود و در زمرهٔ ترکیبات لغوی و مفردات رایج در زبان درآید و ارزش هنری نداشته باشد ، زیرا هـر کس اندک آشنایی با شعر و زبان داشته باشد، به آسانی آن را در می‌یابد. (٥)

- **رشته:** کمند

بـــدو گفـــت کـــاموس چنـــدین مـــدم

بـــه نیـــروی ایـــن رشـــتهٔ شـــصت خـــم

(همان، ج ٤، ص ۲۰٥)

- شاخ گوزن: کمان

چـو سـوفارش آمـد بـه پهنـای گـوش

ز شـــاخ گوزنـــان برآمـــد خـــروش

(همان، ص ۱۹٦)

در شاهنامهٔ چاپ مسکو، بیت به همین شکل آمده، ولی در چاپ‌های دیگر به جـای «شـاخ گوزنان»، «چرم گوزنان» آمده است. در مثنوی «توصیف آلات جنگ» از وحید قزوینی، کمان از تبار شاخ گوزن دانسته شده:

چـــو باشـــد ز شـــاخ گـــوزنش تبـــار

فـــرو مـــی‌بـــرد تیـــر را همچـــو مـــار

(قزوینی، ۱۳۸۰، ص۳۰٥)

در گرشاسب نامهٔ اسدی طوسی، «شاخ کرگ» به معنی «کمان» آمده:

بـــرآورد بـــر زه خـــم شـــاخ کـــرگ

ز تـــرکش بـــر آهیخـــت زنبـــور مـــرگ

(اســـدی طوســـی، ۱۳٥٤، ص

Archive of SID

www.SID.ir

(۲٤٤

نظامی‌نیز «شاخ آهو» را به معنی «کمان» به کار برده است:

چـو بـر شـاخ آهـو کـشد چـرم گـور

بـــدوزد ســـر مـــور بـــر پـــای گـــور

(نظامی، ۱۳۷۳، ص ۸۹۱)

- شیز:

«شیز» به معنی «آبنوس» (بغدادی، ۱۳۸۲) و چوب سیاهی کـه از آن ابزارهـای گونـاگون می‌سازند، (برهان، ۱۳٦۲) بارها در شاهنامه به کار رفته ولی تنها در یک مـورد، در بیـت زیـر مجازاً به معنی «کمان» آمده:

چـــو از دور نزدیـــک شـــد ریـــونیز

بـــه زه برکـــشید آن خمانیـــده شـــیز

(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ٤، ص ۵۰)

-کلک: تیر

زره بـــود و خفتـــان و ببـــر بیـــان

ز کلـــک و ز پیکـــانش نامـــد زیـــان

(همان، ج ۲، ص ۲۲٤)

-گز: تیر

بـه مـردی مـرا پـور دسـتان نکـشت

نگـه کـن بـدین گـز کـه دارم بـه مـشت

(همان، ج ٦، ص۳۰۷)

در پایان این بحث یادآوری چند نکته ضروری است:

الف- علاقهٔ جنس را، علاقهٔ «ماکان» نیز گفته اند.

ب - چون موارد علاقهٔ جنس فراوان و تا حدی شناخته شده است، برای جلو گیـری از درازی سخن، به آوردن یک شاهد از شاهنامه بسنده شده و تنها مـوارد ضـروری توضـیح داده شده است.

Archive of SID

www.SID.ir

۲- علاقهٔ صفت و موصوف:

نشستن صفت به جای موصوف که از آن با نام «صفت هنری» یاد می‌شود [٦] در زبان فارسی امری رایج بوده و از دیر باز از این شیوه در نظم و نثر استفاده می‌شده، برخی این جانشینی را مجاز به علاقهٔ صفت و موصوف می‌دانند. [٧] شفیعی کدکنی نیز در کتاب «صور خیال در شعر فارسی» در بارهٔ نقش صفت در آفرینش خیال می‌گوید: «یکی از قویترین جنبه‌های تخییلی در تصویرهای شاهنامه، نوعی قدرت تنظیم است که از ترکیب مجموع اجزای کلام به وجود می‌آید؛ گاه فقط با سود جستن از صفت، بی آن که از نیروی خیال – به معنی محدود آن که تشبیه و استعاره است – یاری طلبد، این کار را می‌کند و این مواردی است که دیگران برای هر جزیی، تشبیهی یا استعاره ای می‌آورند ولی او به آوردن صفت بسنده می‌کند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸، ص٤٦٢) وی سپس این دو بیت را می‌آورد:

طبق‌های زرین و پیروزه جام
کمرهای زرین و زرین ستام
پرستار با طوق و با گوشوار
همان یاره و تاج گوهر نگار

(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۵، ص ۳٤۱)

و در توضیح می‌گوید: «اگر نظامی یا اسدی می‌خواستند این وصف را بیاورند بی‌گمان از مشتی تشبیه و استعاره سود می‌جستند. و این یکی از زیباترین انواع تصویر است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸، ص ٤٦٢)

استفاده از صفت به شیوه ای دیگر در شاهنامه به چشم می‌خورد. فردوسی برای نمایش مؤثرتر جنگ افزارها و نشان دادن عملکرد و چگونگی آنها، صفت سلاح را به جای نام سلاح می‌نشاند. وی با این کار در واقع با یک تیر سه هدف را دنبال می‌کند؛ اول از تکرار نام ابزارها، که برخی از آنها مانند تیر و تیغ و گرز بیش از ٤۰۰ بار در شاهنامه به کار رفته، جلو گیری می‌کند؛ دیگر این که با آوردن مجاز، تصویری خیالی و هنری می‌آفریند و مهمتر از همه با ذکر صفت سلاح، هم نام سلاح و هم ویژگی آن را به ذهن خواننده القا می‌کند؛ برای مثال با آوردن

Archive of SID

www.SID.ir

واژهٔ «آبدار» هم «شمشیر» را به یاد می‌آورد و هم درخشندگی و برندگی آن را. موارد این تیز بینی فردوسی در این بخش یاد می‌شود:

- **آبدار**: شمشیر [۸]

به پاسخ ندید ایچ جای درنگ
همان آبداری که بودش به چنگ
بزد بر سر و ترگ آن نامدار
تو گفتی تنش سر نیاورد بار
(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ٤، ص ۱۲٦)

- **پرند آور**: شمشیر

همی‌گشت و تیرش نیامد چو خواست
کشید آن پرند آور از دست راست
(همان، ج ۵، ص۱۹۱)

کلمهٔ پرندآور مرکب از «پرند» به معنی جوهر تیغ و شمشیر و «اور = ور» پسوندی که افادهٔ معنی مالکیت می‌کند، به معنی آبداده و جوهردار. (برهان ، ۱۳٦۲) این واژه بارها به عنوان صفت برای «تیغ» به کار رفته. (فردوسی، ۱۳۷۳، ج٤ ، ص ۲۰۵، ب ۱٤٤٦).

- **پرنیان**، به معنی مجازی شمشیر یا درفش:

بپوشید روی زمین را به نعل
هوا یکسر از پرنیان گشت لعل
(همان، ج ۸، ص ۸۲)

دقیقی طوسی در دو بیت معروف خود «پرنیانی» را مجازاً به معنی «شمشیر» آورده:

ز دو چیز گیرند مر مملکت را
یکی پرنیانی یکی زعفرانی
یکی زر نام ملک برنبشته
دگر آهن آب داده یمانی
(دقیقی، ۱۳۷۳، ص ۱۰۷)

Archive of SID

www.SID.ir

اما «پرنیان» را در بیت نقل شده از شاهنامه ، می‌توان به معنی درفش هم در نظر گرفت، زیرا اولاً ترکیب «پرنیانی درفش» در شاهنامه زیاد به کار رفته: (فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۲۳۱، ب ۵۵۳) و ثانیاً بیتی که ذیل کلمهٔ پرنیان از شاهنامه نقل شده، در توصیف فراوانی سپاه و گرد و غبار حاصل از حرکت آنهاست و همچنان که روی زمین پوشیده از نعل اسبان است، آسمان نیز از فراوانی درفش، سرخ رنگ شده است. برای روشن شدن مطلب، دو بیت پیش از بیت مذکور را در این جا نقل می‌کنیم:

سپه برگرفت و بنه بر نهاد ز یزدان نیکی دهش کرد یاد

یکی گرد برشد که گفتی سپهر به دریای قیر اندر اندود چهر

بپوشید روی زمین را به نعل هوا یکسر از پرنیان گشت لعل

(فردوسی، ۱۳۷۳، ج۸ ، ص۸۲)

درضمن «لعل» می‌تواند بیانگر رنگ درفش‌ها نیز باشد.

- **زهر خورده**: تیغ

بینداخت آن زهر خورده بر اوی مگر کش کند زشت رخشنده روی

(همان، ج ٦، ص١١٤)

۳ - علاقهٔ جز از کل (جزییت):

- **زاغ سیه**: کمان

بر آورد زاغ سیه را به زه به تندی به شست سه پر زد گره

(همان، ج ۷، ص ۲۷٦)

زاغ سیه به معنی گوشهٔ کمان و آن پارهٔ شاخ سیاهی باشد که بر هر دو گوشهٔ کمان وصل کنند. (دهخدا، ۱۳۷۷)

Archive of SID

www.SID.ir

- **شیب**: تازیانه

خداونـــد خانـــه بپوییـــد ســـخت

بیاویخـــت آن شـــیب شـــاه از درخـــت

(فردوسی، ۱۳۷، ج ۷، ص ۳۸۵)

شیب در اصل رشتهٔ تازیانه است ، چنان که از این بیت خاقانی بر می‌آید:

از شـــیب تازیانـــهٔ او عـــرش را هـــراس

وز شـــیههٔ تکـــاور او چـــرخ را صـــدا

(خاقانی، ۱۳٦۸، ص۵)

٤- علاقهٔ کل از جز (کلّیّت):

- **ببر**: ببر بیان یا لباس رزم

بپوشـــــید ببـــــر و بـــــرآورد یـــــال

بـــر او آفـــرین خوانـــد بـــسیار زال

(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص۹۰)

۵ - علاقهٔ سببیت:

- **زمان** = تیر

در بیت زیر «زمان» مجازاً به معنی «تیر» به کار رفته، چون تیری که رستم به سوی اسفندیار پرتاب کرد، سبب پایان عمر وی شد و زمانش به سر آمد، فردوسی با توجه بـه کلمـهٔ روز، بـه جای واژهٔ «تیر» ، «زمان» را می‌نشاند:

زمـــــان ورا در کمـــــان ســـــاختم

چـــــو روزش ســـــرآمد بینـــــداختم

(همان، ج ٦، ص ۳۰۸)

٦ - علاقهٔ شباهت (استعاره):

مجاز به علاقهٔ شباهت یکی از انواع مجاز است که واژه‌ای به سبب شـباهت بـه جـای واژه ای دیگر به کار می‌رود. این نوع مجاز را به نام‌های «استعاره، مجاز بالاسـتعاره و مجـاز ادبـی»

Archive of SID

www.SID.ir

می‌شناسند و در بیشتر کتاب‌های علوم بلاغی به سبب گستردگی و اهمّیّت در بخشی جداگانه، به نام استعاره بررسی می‌شود. [۹] فردوسی نیز در شاهنامه از این نوع مجاز زیاد بهره برده، از جمله در موارد زیر:

- **ابر:** شمشیر

یکی ابر دارم به چنگ اندرون
که همرنگ آب است و بارانش خون
(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۵۱)

کشید ابر بیجاده بار از نیام
برانگیخت شبرنگ و بر گفت نام
(اسدی طوسی، ۱۳۵٤ ص۲۵۰)

- **اژدها**: خنجر [۱۰]

دو خنجر گرفتند هر دو به کف
بگشتند چندان میان دو صف

سکندر چو دید آن تن پیل مست
یکی کوه زیر اژدهایی به کف

به آورد از او ماند اندر شگفت
غمی‌شد دل از جان خود بر گرفت
(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۷، ص۳۹)

- **اژدها**: درفش

نبینی مرا جز به روز نبرد
درفشی پس پشت من لاژورد

که دیدار آن اژدها مرگ طوست
نیام سنانم سر و ترگ طوست.
(همان، ج ۸، ص ۳۵۵)

Archive of SID

www.SID.ir

آوردن اژدها به معنی درفش وجوه گوناگونی دارد:

۱ – در شاهنامه و گرشاسب نامه بارها «درفش» به «اژدها» تشبیه شده و ترکیب «اژدها فش درفش» گواه آن است (فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۹، ص ٤٤، ب ٥٨٤ و اسدی طوسی، ۱۳٥٤، ص ۳۳٤) و چون پایهٔ هر استعاره، تشبیه است، فردوسی «اژدها» را به معنی «درفش» آورده است.

۲ – بر روی پرچم نقش انواع حیوانات را می‌کشیدند و ترکیب‌ها ی «درفش پیکر گراز» (فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۲۱٥، ب ٥٥۸)؛ «پیل پیکر درفش» (فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۲۱۳، ب ٥٥۳) و (اسدی طوسی ، ۱۳٥٤، ص ۱۰۷، ب ۱۷)؛ «شیر پیکر درفش» (فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۲۱۳، ب ٥٥٦) و (اسدی طوسی، ۱۳٥٤، ص۳۳٤، ب۱۱۱) و «گرگ پیکر درفش» (فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۲۱٤، ب٥٧٦) در شاهنامه و گرشاسب نامه مؤید این ادعاست.

شادروان محمد معین در حاشیهٔ «برهان قاطع» نقل می‌کند که به مناسبت نقش اژدها بر رایت، به «اژدها»، «رایت» نیز گویند و این بیت را آورده: «گشاده دهان اژدهای علم / که شیر فلک را درآرد به دم». (برهان، ۱۳٦۲، ذیل اژدها) دهخدا نیز در «لغت نامه» ذیل واژهٔ «اژدها» چنین گوید: «ایرانیان باستان نیز صورت اژدهایی بر نیزهٔ خود می‌کردند.» (دهخدا، ۱۳۷۷)

۳ – در شاهنامه و گرشاسب نامه، بارها از درفش‌های سرخ و زرد و بنفش سخن رفته (فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۱۰۹، ب ۱٦۸٥) و (اسدی طوسی، ۱۳٥٤، ص۲۳٥، ب ٦۷) این رنگارنگی درفش‌ها می‌تواند وجه مشترکی با پوست پر نقش و نگار اژدها داشته باشد.

٤ – درفش زمانی که در اهتزاز باشد، لرزش و حرکتی چون پیچ و تاب اژدها دارد؛ این نیز می‌تواند وجه شبه مناسبی برای دو واژهٔ «درفش» و» اژدها» باشد.

– **اژدها**: نیزه

بجنبید گشتاسپ از پیش صف
یکی باره زیر اژدهایی به کف
(فردوسی، ۱۳۷۳، ج٦، ص ٥۳)

برانگیخت رخش دلاور ز جای
به چنگ اندرون نیزهٔ سرگرای

به آوردگه رفت چون پیل مست
یکی پیل زیر اژدهایی به دست
(همان، ج۲، ص ۱۱۹)

Archive of SID

www.SID.ir

در کتاب «تصویر آفرینی در شاهنامه» و «لغت نامه» واژهٔ «اژدها» در بیت اول ، «شمشیر» معنی شده و هر دو نویسنده همین بیت را شاهد آورده اند. اما اگر با دقت به بیت‌های پس از آن، که نبرد بین گشتاسب و الیاس را به تصویر می‌کشد، توجه شود؛ بخوبی آشکار است که الیاس با تیر می‌جنگد و گشتاسب با نیزه و در تمام ۲۵ بیتی که این داستان را نقل می‌کند، از سلاح دیگری نام برده نشده، برای روشن شدن موضوع چند بیت از آن داستان نقل می‌شود:

چو گشتاسپ الیاس را دید گفت
که اکنون هنرها نباید نهفت
برانگیختند اسب هر دو سوار
ابا نیزه و تیر جوشن گذار
از آن لشکر الیاس بگشاد دست
که گشتاسپ را برکند کار پست
بزد نیزه گشتاسب بر جوشنش
بخست آن زمان کارزاری تنش
(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ٦، ص ۵۳)

اگر این بیت‌ها با بیت اول در کنار هم بررسی شود، کاملاً آشکار است که اژدها در این بیت همان نیزه ای است که گشتاسب در بیت آخر بر الیاس می‌زند. ابن یمین نیز در بیتی «نیزه» را چون اژدها دانسته:

آن که روز رزم رمح مار پیکر در کفش
چون عصا در دست موسی اژدهایی می‌کند
(ابن یمین، ۱۳٤٤، ص٤٥)

ـ بیدبرگ: پیکان تیر
نوعی پیکان تیر است شبیه به برگ بید. (برهان، ۱۳٦۲)

Archive of SID

www.SID.ir

نشانده یکی بید برگی به تیر
که از سهم او تیر چرخ است پیر
(فردوسی، به نقل از لغت نامه)

در شرفنامهٔ نظامی‌نیز آمده:
ز قاروره و یاسج و بید برگ
قواره قواره شده درع و ترگ
(نظامی، ۱۳۷۳، ص ۸۹۲)

اسدی طوسی در بیتی که عیناً از خود فردوسی گرفته، چنین گوید:
به تیری که پیکان او بید برگ
فرو دوخت بر تارک ترک ترگ
(اسدی طوسی، ۱۳۵٤، ص ۳۷۹)

خدنگی که پیکانش بد بید برگ
فرو ریخت بر تارک ترک ترگ
(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۱۸۸)

– پرند: شمشیر
به زرین و سیمین دو صد تیغ هند
جز آن سی به زهر آب داده پرند
(همان، ج ۱، ص ۲۰۹)

از شعر خاقانی بر می‌آید که علاقهٔ شباهت بین شمشیر و پرند روشنی و درخشندگی است:
خنجر تو چون پرند روشن و با زینت است
خون دل حاسدان نقش پرند تو باد
(خاقانی، ۱۳٦۸، ص ۵۸۷)

Archive of SID

www.SID.ir

پرند به معنی جوهر تیغ و شمشیر هم آمده:

مبـــارزان قـــدر قـــدرت قـــضا قـــوت
بـرای تیـغ خـود از خنجـرت پرنـد برنـد
(ازرقی، به نقل از لغت نامه)

– پنجه: نوعی سر نیزه به شکل چنگال [۱۱]

چنگال پنج سر آهنینی است که بر سر نیزهٔ بلند می‌بندند و کسانی را که پیرامون حـصارند بـه درون می‌کشند. (بغدادی، ۱۳۸۲، ص۸٤)

گروهـــی ز آهنگـــران رنجـــه کـــرد
ز پـــولاد بـــر هـــر ســـویی پنجـــه کـــرد
ببـــستند بـــر نیـــزه‌هـــای دراز
کـــه هـــر کـــس کـــه رفتـــی بـــر دژ فـــراز
بـــدان چنـــگ تیـــز انـــدر آویختـــی
وگرنـــــــه ز دژ زود بگریختـــــــی
(فردوسی، ۱۳۷۳، ج۵، ص ۲۹۹)

بـــدش پنجـــه بـــر نیـــزهٔ آهنـــین
شـــدی در میـــان ســـواران کـــین
(اسدی طوسی، ۱۳۵٤، ص ۳۹٤
)

از بیت دیگری از گرشاسب نامه بر می‌آید که «پنجه» را بر سر کمند نیز می‌بستند و با آن از دیوار دژ بالا می‌رفتند.

ز پـــولاد بـــد پنجـــه‌هـــا بیـــشمار
کمنـــدی زهـــر پنجـــه در اســـتوار
(همان، ص ۳۷۵)

– ترجمان: کمان

چنـــین گفـــت پـــس بـــا شـــغاد پلیـــد
کـه اکنـون کـه بـر مـن چنـین بـد رسـید

Archive of SID

www.SID.ir

ز تـــــرکش بـــــرآور کمـــــان مـــــرا
بـــــه کـــــار آور آن ترجمـــــان مـــــرا
بـــه زه کـــن بنـــه پـــیش مـــن بـــا دو تیـــر
نبایـــد کـــه آن شـــیر نخجیـــر گیـــر...
(فردوسی، ۱۳۷۳، ج٦، ص ۳۳۲)

«ترجمان در اصل به شخصی گویند که لغتی را از زبانی به زبان دیگر بیـان کنـد.» (برهـان، ۱۳٦۲) فردوسی در این ابیات با استفاده از معنی مجازی کلمه می‌خواهد نشان دهد که دشـمن رستم (شغاد) زبانی جز زبان جنگ نمی‌داند و برای گفتگو با او باید بـه زبـان خـود او سـخن گفت؛ برای این کار باید ترجمانی در میان باشد زبان آور و گویا، و فردوسـی بـرای ایـن کـار ترجمانی بهتر از تیر و کمان نمی‌شناسد.

چنان که پیش از این اشاره شد، هنر فردوسی و برتری او بر همگنانش در همین ظرافت‌هـا نهفته است. وی با کوتاهترین کلام، تنها با آوردن یک واژه در معنـی مجـازی، ضـمن سـاختن تصویری هنری و زیبا معانی بسیاری را بر دوش یک واژه گذاشته و خود را از تنگنای تطویـل و دراز گویی رها ساخته است. وی در جای دیگری از شاهنامه نیز این هنرمندی را به نمـایش می‌گذارد:

بیاریـــد گفـــت ایـــن کمـــان مـــرا
بـــه جنـــگ انـــدرون ترجمـــان مـــرا
(فردوسی، ۱۳٦۹، ج ۵۷، ص ۲۹)

– تگرگ: تیر

ببایـــد بـــر شـــیده اشـــکش تگـــرگ
فـــراز آوریـــدش بـــه نزدیـــک کـــرگ
(همان، ج ۵، ص ۱۵۸)

این واژه در بیت‌های دیگر شاهنامه به صورت تشبیه آمـده اسـت: (فردوسـی، ۱۳۷۳، ج ۹، ص ٤۵، ب ٦۰۰).

– ستون: گرز

Archive of SID

www.SID.ir

بـــه رومـــی‌عمـــود آنگهـــی پـــور گیـــو همـــی‌گـــشت بـــا گـــرد رویـــین نیـــو

بـــر آوردگـــه بـــر، بـــر او دســـت یافـــت زمـــین را بدریـــد و انـــدر شـــتافت

زد از بـــاد بـــر ســـرش رومـــی‌ســـتون فـــرو ریخـــت از تـــرگ او مغـــز و خـــون

(فردوسی، ۱۳٦۹، ج۵، ص ۱۹٦)

– ستون: نیزه

ز پـــولاد در چنـــگ ســـیمین ســـتون بـــه زیـــر انـــدرون بـــاره ای چـــون هیـــون

گـــرازه چـــو بگـــشاد از بـــاد دســـت بـــه زیـــن بـــر شـــد آن تـــرگ پـــولاد بـــست

بـــزد نیـــزه ای بـــر کمربنـــد اوی زره بـــود نگســـست پیونـــد اوی

(فردوسی، ۱۳۷۳، ج۵، ص ۱۷٦)

اسدی طوسی نیز «ستون» را به معنی «نیزه» به کار برده:

گرفتـــه ســـتونی ز ده رش فـــزون دو شـــاخ آهنـــین در ســـر هـــر ســـتون

(اسدی طوسی، ۱۳۵٤، ص ۱۷۵)

– نهنگ: شمشیر

نهنـــگ بـــلا برکـــشید از نیـــام بیاویخـــت از پـــیش زیـــن خـــم خـــام

(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۱۰۱)

علاوه بر این که در شاهنامه بارها «نهنگ» به معنی «شمشیر» آمده، نظامی‌نیـز آن را بـه کـار برده:

Archive of SID

www.SID.ir

چـــو دارای روم آن ســـپه را بدیـــد
نهنـــگ ســـیاه از میـــان بـــر کـــشید
(نظامی، ۱۳۷۳، ص۸۹۹)

پس از معرفی ابزار واره‌ها و کاربرد مجاز در ساختمان آنها، لازم است نکته ای در بارهٔ اهمّیّت و تأثیر مجاز در کلام گفته شود. کاربرد مجاز، حس کنجکاوی را در خواننده بر می‌انگیزد و در وی شوقی می‌آفریند تا با انگیزهٔ بیشتر، در جستجوی معنا و مفهوم تازه باشد؛ بویژه اگر مجاز نو و دست اوّل و ساختهٔ ذهن و تخیّل نیرومند شاعر باشد و جنبهٔ کلیشه ای و مرده [۱۲] نداشته باشد، همچون معمایی خواننده را به دنبال خود می‌کشد تا با اندیشه و دقت، معنی حقیقی را دریابد و چون به حقیقت رسید، لذتی معنوی به وی دست می‌دهد. گاهی به کار گرفتن مجاز گفتار گوینده را ساده و روان وکلام را آهنگین می‌سازد. در تنگنای قافیه نیز مجاز به یاری شاعر می‌آید و به او اجازه می‌دهد، واژه‌های مناسب را به آسانی برگزیند. لازمهٔ دیگر مجاز مبالغه است که اگر در جنبهٔ مثبت باشد، «بزرگ نمایی» و اگر جنبهٔ منفی داشته باشد، بدان «تحقیر» می‌گوییم. مجاز همچنین می‌تواند از تکرار جلو گیری کند و موجب ایجاز و کوتاهی کلام شود. ایجاد حرکت و پویایی نیز از ویژگی‌های مجا ز شمرده می‌شود. بررسی ابزار واره‌ها، که پیش از این گذشت، نشان می‌دهد که فردوسی به این ویژگی‌ها ی مجاز توجه داشته و بی گمان، آگاهانه آنها را به کار گرفته است. بنابراین، در این قسمت اهداف استفاده از مجاز را بررسی می‌کنیم.

اهداف استفاده از مجاز

۱- مبالغه و بزرگ نمایی:

الف – برای نشان دادن تیزی و برندگی شمشیر، با آوردن واژهٔ «آبدار»

واژهٔ «آبدار» به معنی درخشان، براق و برنده است و شمشیر را هر چه بیشتر صیقل دهند، درخشنده تر و در نتیجه برنده تر خواهد شد. فردوسی با آوردن صفت آبدار به جای شمشیر، (ص۱۱۹ همین مقاله، ذیل کلمهٔ آبدار) خواسته است تا تیزی و برندگی آن را بزرگ جلوه دهد و با به کار گیری مجاز بر آن تأکید کند. وی تنها به آوردن مجاز بسنده نکرده، بلکه با آوردن

Archive of SID

www.SID.ir

مصراع «تو گفتی تنش سر نیاورد بار» شدت این تیزی را بخوبی نشان می‌دهد و بر تأکید خود می‌افزاید.

ب – برای نشان دادن محکمی‌و استواری زره، با استفاده از لفظ «آهن»

در داستان سیاوش، زمانی که کیخسرو، گیو و فرنگیس، آهنگِ گذار از جیحون می‌کنند و رودبان زره آنان را به عنوان باج درخواست می‌کند، فردوسی در توصیف زره چنین می‌گوید:

چهارم چو جستی به خیره زره
که آن را ندانی گره تا گره
نگردد چنین آهن از آب تر
نه آتش بر او بر، بود کارگر
نه نیزه نه شمشیر هندی نه تیر
چنین باج خواهی بدین آب گیر
(فردوسی، ۱۳۷۳، ج۳، ص ۲۲۷)

وی درتوصیف زره با توجه به علاقهٔ جنس، «آهن» را به جای «زره» به کار می‌برد، زیرا می‌خواهد استواری و محکمی‌آن را در برابر آب و آتش و سلاح‌های کارآمدی چون تیر و شمشیر و نیزه، بیش از آنچه هست و با مبالغهٔ بیشتر نشان دهد، بنابراین از «آهن» که مظهر صلابت و محکمی‌است، کمک می‌گیرد تا تنها با جا به جایی یک لفظ، به خواننده بگوید که این یک زره معمولی نیست، بلکه بسیار محکم و مقاوم و با ارزش است. دقت در این سه بیت نشان می‌دهد که گذشته از بحث مجاز، فردوسی با محصور کردن «آهن» در میان دو طنز بسیار ظریف در مصراع دوم بیت اول و سوم، به زیبایی و پوشیدگی تمام، نشان می‌دهد که رودبان انسان نا آگاه و بی خبری است که کارآیی و ارزش بالای زره را نمی‌داند و در واقع با آوردن این دو طنز، مبالغهٔ ناشی از مجاز را صد چندان کرده است.

ج – برای نشان دادن فراوانی، با آوردن واژهٔ «تگرگ»

فردوسی با آوردن واژهٔ «تگرگ» خواسته تا فراوانی تیر را نشان دهد.

Archive of SID

www.SID.ir

ببارید بر شیده اشکش تگرگ
فراز آوریدش به نزدیک کرگ
(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۵، ص ۱۵۸)

۲- برقراری تناسب و آهنگ کلام با استفاده از کلمهٔ «ابر»:

ببینی که در جنگ من چون شوم
چو اندر پی ریزش خون شوم
یکی ابر دارم به چنگ اندرون
که همرنگ آب است و بارانش خون
(همان)

تناسب بین واژه‌ها و به عبارتی «مراعات نظیر»، مهمترین هدف فردوسی از آوردن واژهٔ «ابر» در بیت بالاست. واژه‌های «ریزش، آب، باران و ابر» بسیار زیبا و به جا افتاده و به کار گیری هر واژهٔ دیگر بجز «ابر»، این تناسب و هماهنگی را بر هم می‌زند. از طرفی، تکرار حرف «ر» سبب واج آرایی شده و واژهٔ «ابر» آن را تقویت می‌کند.

نمونهٔ دیگر این تناسب را دربیت دیگری که در صفحهٔ ۱۰ این نوشتار ، ذیل واژهٔ «زمان» آمده، می‌توان دید.

۳ – مجاز برای پویایی و تحرک با بهره گیری از واژهٔ «اژدها»:

«اژدها» پویا و متحرک است و پیچ و خم آن القا کنندهٔ حرکت و جنبش نیزه و شمشیر در میدان نبرد است. فردوسی با آگاهی از این ویژگی و آوردن «اژدها» به جای «نیزه» و «شمشیر»، نوعی پویا نمایی به تصویر خود بخشیده است.

چو بشنید از او این سخن پهلوان
بیامد به کردار شیر ژیان
برانگیخت رخش دلاور ز جای
به چنگ اندرون نیزهٔ سرگرای

Archive of SID

www.SID.ir

بـه آوردگـه رفـت چـون پیـل مـست
یکـی پیـل زیـر اژدهـایی بـه دسـت
(فردوسی، ۱۳۷۳، ج۲، ص ۱۱۹)

دقت در این سه بیت نشان می‌دهد که آوردن افعال «آمدن، برانگیختن، گراییدن و رفتن» که همگی بر جنبش و حرکت دلالت دارند و «شیر، رخش، پیل و اژدها» که در میدان جنگ جنبنده و پر تحرک هستند، تصادفی نیست و آوردن «اژدها» این حلقه را کامل کرده و اگر به جای مجاز از لفظ حقیقی تیغ یا خنجر و... استفاده می‌شد، این تناسب به هم می‌خورد.

٤ – تحقیر:

بهرام فرزند گودرز، تازیانهٔ خود را در سپاه توران گم می‌کند و این را برای خود ننگ می‌داند. وی می‌کوشد تا به هر قیمتی آن را به دست آورد. گودرز او را بر حذر می‌دارد و با بی ارزش خواندن تازیانه، او را از سرنوشت شوم هشدار می‌دهد. فردوسی برای نشان دادن این تحقیر، بسیار استادانه و زیبا بدون هیچ گزافه گویی، تنها با استفادهٔ به جا از مجاز و به کار بردن ترکیب «چوب بسته دوال» این کار را انجام می‌دهد:

بـدو گفـت گـودرز پیـر ای پـسر
همـی‌بخـت خـویش انـدر آری بـه سـر
ز بهـر یکـی چـوب بـسته دوال
شـوی در دم اختـر شـوم فـال
(همان، ج٤، ص ۱۰۲)

در جای دیگری از شاهنامه، فردوسی باز همین هنرمندی و ظرافت را به کار می‌برد.

کاموس کشانی کمند رستم را به تحقیر «رشته» می‌خواند:

بـدو گفـت کـاموس چنـدین مـدم
بـه نیـروی ایـن رشـتهٔ شـصت خـم
(همان، ج٤، ص ۲۰۵)

Archive of SID

www.SID.ir

رستم که متوجه این تحقیر می‌شود، در پاسخ می‌گوید:

کنـــون رشـــته خـــوانی کمنـــد مـــرا

ببینـــی همـــی‌تنـــگ و بنـــد مـــرا

(فردوسی، ۱۳۷۳، ج٤، ص ۲۰۵)

۵ – استفاده از مجاز در قافیه:

فردوسی واژهٔ «خام» را بارها در معنی «کمند» به کار برده، ولی در بیت‌های زیادی آن را در جایگاه قافیه نشانده:

نهنـــگ بـــلا بـــر کـــشید از نیـــام

بیاویخـــت از پـــیش زیـــن خـــم خـــام

(همان، ج۲، ص ۱۰۱)

(مراجعه کنید بـه فردوسـی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص١٤٤، ب ۲۷۲ و ج ٤، ص ۲۸۲، ب ١١٤٠).

واژهٔ «تگرگ» در بیت زیر نیز همین ویژگی را دارد:

ببارید بـــر شـــیده اشـــکش تگـــرگ

فـــراز آوریـــدش بـــه نزدیـــک کـــرگ

(همان، ج۵، ص ۱۵۸)

٦ – به منظور ایجاز و کوتاهی کلام:

هر گاه شاعر از «صفت هنری» بهره گیرد، یا به عبارتی مجاز به علاقهٔ صفت و موصـوف را به کار برد، در واقع به ایجاز روی آورده، زیرا وی با آوردن صفت هم سلاح و هـم ویژگـی آن را به شکلی هنری معرفی می‌کند. فردوسی در بیت:

بینـــداخت آن زهـــر خـــورده بـــر اوی

مگـــر کـــش کنـــد زشـــت رخـــشنده روی

(همان، ج٦، ص١١٤)

Archive of SID

www.SID.ir

تنها با یک واژهٔ «زهر خورده» که بر طریق مجاز آورده، بدون استفاده از تشبیه یـا ترکیبـات طولانی و زاید، با کوتاهترین سخن به خواننده می‌گوید که شمشیر پرتاب شده به سوی دشمن را به زهر آب داده بودند.

در حقیقت تمام مواردی که ذیل علاقهٔ صفت و موصـوف در بخـش معرفـی ابـزاروارهها آمده، از گونهٔ مجاز به شمار می‌آیند و سبب کوتاهی کلام می‌شوند.

آنچه در این مختصر آمد، نشانگر قدرت و توان فردوسی در به کار گیری انواع صور خیـال در ساخت ابزارهای مجازی رزم یا همان «ابزار وارهها» است. وی برای این کار نه تنها از صور خیال رایج مانند تشبیه و استعاره، که بیشتر بین حماسه سرایان مرسوم است، بهره برده؛ بلکه با استفادهٔ به جا و مناسب از جاذبه‌هایی مانند مجاز، اغراق، اسنادهای مجـازی، رعایـت تناسـب، آوردن صفت، تشخیص و غیره که گونه ای از انواع صور خیال به شمار می‌آیند، به اثر خویش «آنی» بخشیده که دیگر آثار حماسی از آن بی بهره اند و به همین سبب است کـه فردوسـی بـا نکته سنجی و دقت خود، بـی آن کـه شـاهنامه را ماننـد اسـدی و نظـامی، بـه نمایـشگاهی از تشبیهات و استعارات طولانی و فراوان تبدیل کند، از آن حماسه ای بی مانند ساخته است.

با وجود این ویژگی، شایسته است که تمام شاهنامه از این دیدگاه، یعنـی از دیـدگاه صـور خیال و تصویرهای شاعرانه به دقت بررسی شود تا زیبایی‌های پوشیده و ارزش‌های ناشـناختهٔ کار فردوسی، این حماسه سرای بزرگ و بی همتای ایرانی، بیش از پیش آشکار گردد.

پی‌نوشت‌ها:

۱ – این گونه توصیف‌ها و تصویرگری‌ها در شاهنامه فراوان است؛ برای نمونه بـه رزم رسـتم بـا اشکبوس (فردوسی، ۱۳۷۳، ج ٤، ص ۱۹٤ به بعد) یا نبرد رستم و اسفندیار (فردوسی، ۱۳۷۳، ج ٦، ص ۲۱٦ به بعد) مراجعه کنید.

۲ – صور خیال در شعر فارسی، صص ٤۳۹ – ٤۷۰.

۳ – همان مأخذ، ص ٤٤۹.

٤ – این مورد می‌تواند علاقهٔ جزییت هم باشد، زیرا چرم یا چوب جزیی از تازیانه است.

Archive of SID

www.SID.ir

۵ – برای آگاهی بیشتر از خیال‌های کلیشه ای و مرده، به کتاب صور خیال در شعر فارسی، ص ۲۱۲ مراجعه کنید.

٦ – «صفت هنری» اصطلاحی است که از کتاب «موسیقی شعر» نوشتهٔ محمد رضا شفیعی کدکنی ، صفحهٔ ۲۷ گرفته شده است.

۷ – بیان، سیروس شمیسا، ص ٤۷.

لازم به توضیح است که بحث «مجاز به علاقهٔ صفت و موصوف» در کتاب‌های معانی و بیان پیشین نیامده و در هیچ کدام از آنها به این نوع علاقه اشاره ای نشده و چنان که ذکر شد، تنها آقای دکتر شمیسا آن را آورده است.

از سوی دیگر، مجاز به علاقهٔ صفت با بحث «کنایه از موصوف» که در بخش انواع کنایه (از حیث مکنیٌ عنه) در بیشتر کتاب‌های بیان آمده، قابل تطبیق است: «کنایه از صفت آن است که صفتی را به صورت کنایه ذکر کنند و مقصودشان از آن موصوفی خاص باشد.» (صادقیان، ۱۳۷۱، ص۲۱۲)

۸ – برخی «آبدار» را به معنی «گرز» گرفته و همین دو بیت را شاهد آورده اند. اما باید توجه داشت، که «آبدار» همه جا صفت برای «خنجر» است نه برای گرز و ترکیب «خنجر آبدار» در بیت «دو گوشش چو دوخنجر آبدار / بر و یال فربه میانش نزار» (فردوسی، ۱۳۷۳، ج۲، ص ۵۳، ب ٦۰) گواه است که صفت «آبدار» جانشین «خنجر است؛ علاوه بر این اگر به بیت‌های پیش از بیت (۱۷۱) توجه شود و گفتگوی طوس با ارژنگ (پور زره) از آغاز دنبال شود، بخوبی روشن است که منظور از» آبدار «تیغ است نه گرز. برای روشن تر شدن مطلب به بیت‌های زیر توجه کنید:

یکی نامداری بد ارژنگ نام — به ابر اندرآورد از جنگ نام
برآورد از دشت آورد گرد — از ایرانیان جست چندی نبرد
چو از دور طوس سپهبد بدید — بغرید و تیغ از میان برکشید
به پور زره گفت نام تو چیست — ز ترکان جنگی تورا یار کیست
بدو گفت ارژنگ جنگی منم — سرافراز وشیر درنگی منم۰۰۰
چو گفتار پور زره شد به بن — سپهدار ایران شنید این سخن
به پاسخ ندید ایچ رای درنگ — همان آبداری که بودش به چنگ
بزد بر سر و ترگ آن نامدار — تو گفتی تنش سر نیاورد بار

(فردوسی، ج٤ ، ص ۱۲٦)

در این گفتگو تنها واژهٔ« تیغ»در بیت سوم آمده و هیچ نشانی از« گرز» دیده نمی‌شود.

Archive of SID

www.SID.ir

۹ – به کتاب»بیان «، نوشتهٔ سیروس شمیسا، ص۵۰ و» طراز سخن «، اثر محمد علی صادقیان ص ۱۸۱ مراجعه کنید.

۱۰–«یکی اژدها بود در چنگ شیر / به دست علی ذوالفقار علی» (مسعود سعد، به نقل از لغت‌نامه)

۱۱ – با توجه به بیت‌های شاهنامه و گرشاسب نامه، تعریفی که عبدالقادر بغدادی از» پنجه «به دست می‌دهد، دقیق نیست.

۱۲ – در بارهٔ مجاز» کلیشه ای و مولد «به کتاب» صور خیال در شعر فارسی «، ص ۲۱۲، مراجعه کنید.

منابع و مآخذ:

۱ – ابن یمین فریومدی: (۱۳٤٤)، دیوان اشعار، تصحیح حسینعلی باستانی راد، تهران، انتشارات کتاب خانهٔ سنایی.

۲ – اسدی طوسی، علی بن احمد: (۱۳٥٤)، گرشاسب نامه، به اهتمام حبیب یغمایی، چاپ دوم، تهران، کتاب خانهٔ طهوری.

۳– برهان، محمد حسین بن خلف تبریزی: (۱۳٦۲)، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، چاپ پنجم، تهران انتشارات امیر کبیر.

٤ – بغدادی، عبدالقادر: (۱۳۸۲)، لغت شاهنامه، ترجمه و توضیح توفیق سبحانی و علی رواقی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

۵– خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل بن علی نجار: (۱۳٦) دیوان خاقانی، به کوشش ضیاء الدین سجادی، چاپ سوم، تهران، انتشارات زوار.

٦ – دقیقی طوسی، ابو منصور محمدبن احمد: (۱۳۷۳)، دیوان اشعار، به اهتمام محمد جواد شریعت، چاپ دوم، تهران، انتشارات اساطیر.

۷ – دهخدا، علی اکبر: (۱۳۷۷)، لغت نامه، چاپ دوم از دورهٔ جدید، تهران، مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

۸ – رستگار فسایی، منصور: (۱۳٦۹)، تصویر آفرینی در شاهنامهٔ فردوسی، چاپ دوم، مرکز نشر دانشگاه شیراز.

۹ – شفیعی کدکنی، محمد رضا: (۱۳۷۸)، صور خیال در شعر فارسی، چاپ هفتم، تهران، انتشارات آگاه.

Archive of SID

www.SID.ir

۱۰ –شفیعی کدکنی ،محمد رضا: (۱۳۷۹)، موسیقی شعر، چاپ ششم، تهران، انتشارات آگاه.

۱۱ – شمیسا، سیروس: (۱۳۷۰)، بیان، تهران، انتشارات فردوس.

۱۲ – صادقیان، محمدعلی: (۱۳۷۱)، طراز سخن در معانی و بیان، یزد، مرکز انتشارات علمی دانشگاه آزاد اسلامی.

۱۳ – فردوسی، ابوالقاسم: (۱۳۷۳)، شاهنامه براساس چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره.

۱٤ – _____: (۱۳٦۹)، شاهنامه، تصحیح ژول مول، چاپ سوم، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.

۱۵ – قزوینی، وحید: (۱۳۸۰)،«وصف آلات جنگ»، گنجینهٔ بهارستان (ادبیات فارسی)، شمارهٔ یک، به کوشش بهروز ایمانی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۱٦ – نظامی، الیاس بن یوسف: (۱۳۷۳)، کلیات خمسه، چاپ ششم، تهران، انتشارات امیر کبیر.

Archive of SID

www.SID.ir